



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

دلالت نهی بر مره یا تکرار**نظر مشهور، دلالت نهی بر تکرار و دوام**

بعد از بحث از «مطلوب در نهی»، نوبت به بحث «دلالت نهی بر دوام و تکرار» می‌رسد. مشهور معتقدند که در امر، هر گاه فردی از افراد طبیعت امتثال شود، امر ساقط می‌شود و دلیلی بر بقای امر پس از آن نداریم. چه بر اساس مبنای آخوند و چه بر اساس مبنای مشهور شاگردان ایشان، دلیلی بر بقاء امر وجود نخواهد داشت. زیرا بر اساس مبنای آخوند که امر را طلب وجود طبیعت می‌دانستند، با تحقق یک مصداق، طبیعت محقق می‌شود و دلیلی بر بقاء امر نمی‌ماند. همچنین بر اساس مبنای مشهور از شاگردان آخوند که امر را بعث به وجود طبیعت می‌دانستند، باز با تحقق یک فرد و مصداق از طبیعت، وجود طبیعت محقق می‌شود و دلیلی بر بقاء امر باقی نخواهد ماند.

اما در نهی گفته می‌شود که امتثال نهی به این است که تمام افراد عرضی و طولی^۱ نهی ترک شوند تا امتثال رخ دهد. لذا اگر کسی برخی از افراد را ترک کند، اما برخی را ترک نکند، امتثال نکرده است. البته در بین مشهور، برخی همچون آخوند نهی را «طلب عدم طبیعت» می‌دانند، و برخی همچون شاگردان ایشان، نهی را «زجر از وجود طبیعت» می‌دانند. ولی با این وجود هر دو گروه معتقدند امتثال نهی به این است که تمامی افراد طولی و عرضی آن، ترک شود.

ریشه تفاوت امر و نهی در «دلالت بر دوام و استمرار»

بحث این است که ریشه تفاوت بین امر و نهی در این مسأله چیست؟

احتمال اول، «وضع»

^۱ نسبت به زمان مد نظر است؛ افراد عرضی، افرادی هستند که در زمان واحد محقق می‌شوند، و افراد طولی، افرادی هستند که به مرور و در طول زمان محقق می‌شوند.

یک احتمال این است که ریشه این فرق، «وضع» باشد. یعنی تفاوتی که بین موضوع له صیغه «افعل» و صیغه «لا تفعل» وجود دارد، سبب شده است که امر با امتثال یک فرد، ساقط شود؛ اما امتثال نهی به ترک تمامی افراد آن باشد. در این صورت بایستی هر دو مدرسه بررسی شود:

رد فارق بودن وضع در مدرسه آخوند

بنا بر مدرسه آخوند، امر و نهی، هر دو دلالت بر طلب دارند. لکن متعلق در امر وجود است و در نهی عدم. بر این اساس واضح است که نمی توان ریشه تفاوت را وضع دانست. زیرا با وجود اینکه از حیث متعلق با هم تفاوتی دارند اما بحث فرد یا افراد در موضوع له نیست. هیچ کس ادعا نکرده است که موضوع له امر طلب وجود یک فرد از طبیعت است و موضوع له نهی، طلب ترک جمیع افراد طبیعت. پس امر و نهی که صیغه و ماده ای دارند، هیچکدام از آن ها دال بر فرد یا افراد نیست و با توجه به این مطلب نمی توان گفت که در مدرسه آخوند، امر و نهی به دلالت وضعی دال بر فرد یا جمیع افراد هستند.^۲

رد فارق بودن وضع در مدرسه تلامذه آخوند

بنا بر مدرسه تلامذه آخوند، مساله سخت تر است. زیرا در این مدرسه امر، بعث به وجود و نهی، زجر از وجود است و به خلاف آخوند که قائل بودند برای نهی دال وضعی بر عدم وجود دارد، در این مدرسه دال لفظی و وضعی هم برای عدم وجود ندارد. در نتیجه در این مدرسه، به غیر از تفاوت امر و نهی از حیث وضع که یکی بعث است و دیگری زجر، تفاوتی وجود ندارد تا ریشه تفاوت آنها در دلالت وضعی بر فرد یا جمیع افراد باشد.

احتمال دوم، «عقل»

تبیین فارق عقلی بر مبنای آخوند در مفاد نهی

آخوند از جمله کسانی است که دخالت عقل را سبب شکل گیری این تفاوت میان امر و نهی می داند. آخوند چون مبنایش این است که تفاوت امر و نهی صرفاً در مطلوب است (در یکی وجود، و در دیگری عدم)، لذا عقل حکم می کند که میان وجود و عدم، فرق هست. فرقی که عقل بین وجود و عدم قائل است این است که برای تحقق وجود طبیعی، وجود یکی از افراد آن را کافی می داند؛ اما برای تحقق عدم طبیعی، ترک جمیع افراد آن را لازم می داند. به عبارت دیگر عقل می گوید «الطبیعی یوجد بوجود فرد و یعدم بانعدام جمیع الافراد». پس با توجه به همان تفاوتی که ایشان در وضع بین امر و نهی قائل می شوند، عقل به این تفاوت در امتثال حکم می کند.

^۲ البته به آخوند اشکال شد که در صیغه نهی، عدم از کجا بدست می آید؟ ولی با صرف نظر از این اشکال باز دال لفظی برای جمیع افراد در نهی باقی نمی ماند.

بررسی فارق عقلی بر مبنای تلامذه آخوند در مفاد نهی

اما در مسلک کسانی که امر را بعث به وجود، و نهی را زجر از وجود می دانند؛ نمی توان با این بیان، بین امر و نهی فرق گذاشت. زیرا بر اساس این مبنا در مدلول لفظی هر دو متعلق «وجود» اخذ شده و «عدم» در هیچکدام اخذ نشده است، لذا دیگر نمی توانند به طور مستقیم از تفاوت عقلی مورد نظر آخوند به خاطر اخذ شدن «عدم» در یکی از آنها استفاده کنند.

امکان تمسک به فارق عقلی بنا بر قائلین به تلازم «زجر از وجود» و «طلب ترک» در بین افراد این دسته همانند مرحوم مظفر که نسبت به سلب تحصیلی مسامحه می کنند، قائل هستند که با وجود اینکه مدلول مطابقی نهی، زجر از وجود است؛ لکن لازمه زجر از وجود را مطلوبیت عدم می دانند. در نتیجه می توانند از همان بیان عقلی آخوند برای تبیین فرق بین امر و نهی استفاده کنند.

عدم امکان تمسک به فارق عقلی در مبنای مختار (نظر امام خمینی ره) اما بنا بر مبنای مختار در امر و نهی که آنها را بعث به وجود و زجر از وجود دانستیم و از طرف دیگر نسبت به عدم محض و سلب تحصیلی مسامحه نداشتیم و معتقد بودیم که طلب نه عقلا و نه عقلائی نمی تواند به عدم محض تعلق گیرد و لازمه زجر از وجود هم نمی تواند طلب عدم باشد؛ در نتیجه برای آن بیان عقلی آخوند وجهی وجود نخواهد داشت.

نقد حضرت امام (ره) به فارق عقلی مورد نظر آخوند، با فرض دلالت نهی بر «طلب ترک»

اما اگر کسی در نهی مبنای آخوند یا مبنای آقای مظفر را داشت و مستقیماً مانند آخوند و یا با واسطه مانند آقای مظفر به طلب عدم رسید، آیا می تواند از این فارق عقلی که آخوند بیان نمودند، استفاده نماید؟

یکی از اشکالات بسیار مهم حضرت امام (ره) به این مدرسه این است که اگر این فرق را بر اساس حکم «عقل» مطرح می کنید، این تبیین غلط است. زیرا این حکمی که به عقل نسبت داده شد که «الطبیعی توجده بوجود فرد و یعدم بانعدام جمیع الافراد» غلط است.^۳ طبیعی اگر با یک فرد محقق شد، با انعدام همان فرد هم منعدم می شود. فلذا اگر کسی قائل شود که انعدام طبیعی، به انعدام جمیع افرادش است؛ به نوعی قائل به نظریه‌ی رجل همدانی شده است.^۴

^۳ امام خمینی ره در اصول و فقه در چند جا این اشکال را به استدلال آقایان مطرح می کنند. ما در بحث فقه‌مان، در بحث استصحاب و تفصیلاتی که آقایان در استصحاب کلی بین قسم دوم و سوم قائل اند این بحث را مفصل بیان نمودیم.

^۴ کان طبیعی را یک کل دیده است که انعدام آن را به همه افراد آن کل دانسته است.

بر اساس این نظریه، اگر چند نفر از طبیعی در اتاقی باشد، تنها زمانی طبیعی در این اتاق از بین می رود که همه افراد از این اتاق بروند. در حالی که حق این است که با رفتن هر فرد از اتاق، آن محل از طبیعی محقق در ضمن این فرد خالی خواهد شد. یعنی انعدام طبیعی منوط به انعدام جمیع افراد نیست؛ بلکه با انعدام هر فرد، طبیعی موجود در ضمن آن هم معدوم خواهد شد.

علت این است که در رتبه طبیعی نه وجود هست و نه عدم. یعنی ارتفاع وجود و عدم در رتبه طبیعی، ارتفاع نقیضین نیست و به عبارت دیگر سلب در مرتبه است. پس طبیعی نه موجود است و نه معدوم. به همین خاطر فلاسفه می گویند «قدمن سلبا علی الحیثیه حتی یعم عارض الماهیه»^۵. یعنی باید گفت «لیست الماهیه من حیث هی الا هی» نه اینکه گفته شود که «الماهیه من حیث هی لیست الا هی».

بر این اساس حق این است که در این اتاقی که ده نفر موجودند، با رفتن هر فرد، طبیعی در ضمن او نیز خواهد رفت. در نتیجه از حیث عقلی نمی توان گفت که طبیعی با تحقق یک فرد، محقق می شود ولی با انعدام یک فرد منعدم نمی شود. در نتیجه از حیث تحقق و انعدام طبیعی با فرد، فرقی وجود ندارد.

اما اگر مساله بر اساس فهم عقلایی تحلیل شود، در این صورت می توان به فهم رجل همدانی تمسک جست.^۶ و چون بحث در مورد لسان دلیل است، و در فهم دلیل، فهم عقلایی نقش مهمی دارد؛ می توان از آن طریق فارق بین امر و نهی را تبیین نمود.

بنابراین تقد امام به آخوند این است که شما نمی توانید ریشه‌ی تفاوت امر و نهی در دلالت بر مره و تکرار را به «عقل» برگردانید. پس در واقع ایشان دو اشکال به فرمایشات آخوند دارند: ۱. عدم تعلق چیزی به عدم، ۲. اگر هم عدم متعلق باشد، باز نمی توان با بیان عقلی بین امر و نهی فرق گذاشت، بلکه باید برای تبیین و تحلیل این تفاوت، سراغ فهم عقلایی رفت.

مقرر: علی اکبر اژه ای

^۵ «عارض الماهیه» یعنی «لازم الماهیه». عارض الماهیه همواره همراه ماهیت است ولی در رتبه ماهیت نیست.

^۶ همین بحث در استصحاب کلی قسم دوم، وجود دارد.